

یا دلیل

# بسیار باورت‌ها

ترجمه فصل اول از کتاب: تیزفکری، مهارت‌های فهم و نگارش نقادانه

Smart Thinking, 2nd Ed (2004) Allen, Matthew. Oxford University Press

ترجمه: الهام محبوب، حامد صفایی‌پور

هدیه ای از سایت

تیزفکری

**SmarthThinking.ir**

فروردین ۱۳۹۳

## تیز فکری

منطقی درونی وجود دارد و ما آموخته ایم که از آن برحذر باشیم  
ساده و ظریف است، اما بی رحم و متناقض  
و هیچ تلاشی برای فاش کردنش نمی شود...<sup>1</sup>

### تیزفکری چیست؟

کلمه‌های بسیاری وجود دارد که با آنچه که عموماً تفکر گفته می‌شود هم‌بسته است. غالباً می‌گویند: «راجع به مسائل فکر کنید»، «عمیق تر تحلیل کنید»، «از استدلال استفاده کنید» یا «منطقی باشید». گاهی اوقات - شاید با ارجاع دادن به کامپیوترها، یا شخصیت افسانه ای آقای اسپاک، در سفر ستاره- به ما می‌گویند: «منطقی باشید». گاهی اوقات به دانش‌آموزان می‌گویند اگر در پی موفقیت هستید، باید "نقادانه" فکر کنید. وقتی مردم مقالات یا گزارش‌هایی می‌نویسند، معمولاً به آنها توصیه می‌شود که یقین کنند "استدلال" خوبی دارند، یا آن را با دقت شرح داده اند. اما آیا دانش‌آموزان (و سخن‌سرایان) واقعا می‌دانند این کلمه‌ها و عبارت‌ها چه معنایی دارند؟ آیا ما می‌توانیم آن دسته از مهارت‌های کلیدی و تکنیک‌های بنیادینی را که امکان بهتر اندیشیدن را برایمان فراهم می‌آورند تشخیص دهیم.

پاسخ مثبت است. **تیزفکری** به این معناست که چگونه:

- ایده‌های اصلی خود را به دقت شرح دهید و طرح ریزی نمایید.
- طرحی برای انتقال افکارتان بریزید تا به روشنی درک شوند.
- بررسی کنید که همه‌ی ابعاد اصلی موضوع خود را تحت پوشش قرار داده باشید.
- چارچوب یا ساختاری قرار دهید که در آن واقعیت‌های مبنایی و شواهدتان معنا بیابد.
- افکارتان را با برقراری رابطه‌ای میان آنها ارائه کنید تا خواننده را نسبت به نتیجه متقاعد سازید.

به علاوه، ما باید تفکر را به دانش و دانسته‌ها (هر آنچه که راجع به آن می‌اندیشیم)، و فرایند تبادل افکارمان، چه کتبی و چه شفاهی مربوط سازیم. تفکر، انگاشتی از یک فرایند یکپارچه از جستجو، تحلیل و انتقال اطلاعات است. حداقل وقتی می‌خواهید تصمیم بگیرید "چه" بخوانید و درباره "چه" بنویسید، تفکر شما آغاز می‌شود.

**تیزفکری** شما را در این موارد یاری می‌دهد:

- طرح ریزی اینکه کجا و چگونه به دنبال اطلاعاتی که نیاز دارید، بروید.
- درک اطلاعات بر مبنای نیازتان.

<sup>1</sup> Bad Religion, "inner logic"

- تصمیم گیری درباره اینکه کدام اطلاعات به موضوع شما مرتبط و کدام نامرتب است.
- تشخیص اینکه چه وقت نیاز به جستجوی اطلاعات بیشتری برای درک یک مسئله دارید.

**تیز فکری** توانایی شما را افزایش می دهد تا بتوانید گفتگوهای خود را در یک زمینه مرتب نمایید. و شما را به اهمیت موارد زیر آگاه می کند:

- مخاطب شما و انتظارات آنها از آنچه که شما انجام می دهید.
- نیازهای شما به برقراری ارتباط به شیوه معین و شرایط خاص.
- پیش فرض ها و سوگیری های شما، و نقش جامعه در شکل بخشی به آن سوگیری ها که در طی گفتگوهای شما نیاز به بررسی و کاوش پیدا می کند.

برای **تیز اندیشی**، باید از استدلال استفاده کنید. استدلال مبنای بخش عظیمی از تفکر ماست. تفکری که غالباً به سادگی به عنوان فرایند اندیشیدن و تبادل استدلال های ما برای تقویت دیدگاه ها یا نتایج ویژه توصیف می شود. در تعریفی شایسته تر استدلال، فرایند درک و کاوش روابط بین رویدادها، اشیاء و ایده ها در جهان ماست. هیچکدام از این موارد منفرد به خودی خود نمی تواند معنادار باشد. هر مورد تنها می تواند در ارتباط با بقیه درک شود. استدلال ما را قادر می سازد به عالمی فراتر از وقایع، اشیاء و ایده های بی شمار جدا از هم دست پیدا کنیم. با استفاده از استدلال، درمی یابیم که همه ی این موارد جدا از هم پیوستگی درونی دارند و هرآنچه ما از یک شی خاص می دانیم به دانش ما درباره ی اشیاء دیگر وابسته است. گاهی پیوستگی ها مشهود و گاهی درک آنها بسیار سخت است. استدلال دربردارنده یافتن و شفاف سازی این پیوستگی ها و وابستگی هاست، از این رو هر رویداد، شیء و ایده منفرد در ارتباط با رویدادها، اشیاء و ایده های دیگر قابل توضیح است.

### تمرین ۱،۱

تیز فکری می طلبد ما کاری فراتر از مبهم اندیشی انجام دهیم. پیش از آنکه نظری به استدلال ورزیدن-کلید زیربنای تفکر- بیافکنیم، بهتر است پاره ای نظریات غیر رسمی رایج درباره ی اندیشیدن را از نظر بگذرانیم.

به چهار عمل فهرست شده ی زیر نگاه کنید و روی یک قطعه کاغذ نمونه های موفق از انجام این اعمال در زندگی شخصی خود را با ذکر چرایی انجام آنها فهرست نمایید. پاسخ های تان محتوی بحثی بیشتری می طلبد.

- طرح پرسش ها (از خود و دیگران)
- جستجوی اطلاعات
- ایجاد روابط
- تفسیر و ارزیابی

استدلال:

استدلال بازنمایی یکی از پیشرفت های عظیمی است که انسان ها در توانایی فهم و ادراک جهان داشته اند. توصیفی است از بافت پیچیده ای از توانایی ها که به شما کمک می کند تا مقصد کلام دیگری را دریابید، یک ایده پیچیده را بیان کنید، دلایلی برای نقطه نظرات خود بیاورید، دلایل دیگران را ارزیابی کنید، تصمیم بگیرید چه اطلاعاتی را بپذیرید یا رد کنید، مزایا را همانند معایب ببینید و کارهایی از این دست. هنوز اما این همچنان مسئله است که استدلال ورزی به طور طبیعی زاده نمی شود بلکه تعلیمی و قابل رشد است.

بیاید با یک مثال ساده شروع کنیم. تصور کنید در یک دست سیبی و در دست دیگر پرتغالی را نگه داشته اید. حال، در نگاه اول، این دو شیء به نظر کاملاً متفاوت می آیند. هر کدام به نظر می رسد تنها در نوع خود قابل درک است. به شیوه ای که خاص هر سیب و پرتغالی است. اما آنگاه که شروع به برقراری رابطه ها می کنیم، بهتر می توانیم آنها را بشناسیم و آنچه را که درباره ی آنها می اندیشیم منتقل کنیم. و حالا چند نمونه:

- یک سیب، یک پرتقال نیست.
- یک سیب و یک پرتقال مثل هم اند: هر دو از میوه ها اند.
- این سیب تقریباً مثل دیگر سیب هایی که تا به حال خورده ام، خواهد بود.
- اگر این پرتقال را بخورم و طعمش را دوست داشته باشم می توان حدس زد که در کل طعم پرتقال های دیگر را هم دوست خواهم داشت.
- چون شما گرسنه اید، باید این میوه را بخورید.

به وضوح، این فهرست تنها ارتباط اندکی بین دو نوع خاص میوه را که لحاظ نمودیم، همچنین به طور کلی، اندک رابطه ای بین سیب و پرتقال و انواع دیگری از میوه برقرار می کند و روابط دیگری هم میوه ها را به آدم ها مربوط می سازد.

اگر ما این رابطه ها را برقرار نمی کردیم، وقتی پرتغالی می خوردیم، تجربه ی تازه ای برایمان به وجود می آمد. ما قادر نبودیم به تجربه ی پیشین یا تجربیاتمان نسبت به چیزهای دیگر اعتماد کنیم و نمی توانستیم هیچ گونه پیشگویی ای در مورد تجربیات آینده نماییم. چه جهان جالبی است (آنچنان که هر روز صبح آب پرتقالتان را بنوشید و تجربه جدیدی داشته باشید)، گرچه به شدت گیج-کننده می نماید. به علاوه، اگر درباره ی نمونه پیچیده تری بیاندهشید (مثلاً، تصمیمتان به خواندن برای کسب یک مدرک دانشگاهی) می توانید ببینید که بدون توانایی برقراری ارتباط بین چیزها؛ شما نمی توانید تصمیمتان را آنچنان که بدیهی فرض می کنید، اتخاذ کنید. (مثلاً با این اندیشه که یک مدرک دانشگاهی به من کمک می کند شغل بهتری پیدا کنم). وقتی رابطه ها را می یابیم، می توانیم در مورد آنچه که تجربه ی مستقیمی از آن نداریم (و آنچه شاید هنوز اتفاق نیفتاده است) چیزهای بدانیم. البته، از آنجایی که ما در جامعه ای زندگی می کنیم که استدلال به عنوان روش اصلی پردازش اطلاعات پذیرفته شده است، ما معمولاً از استدلال استفاده می کنیم اما درباره ی آن نمی اندیشیم.

ما غالباً می توانیم به شکل معقولی درباره دانشمان به اطمینان برسیم چراکه بر پایه ی شواهدی است که آنها را می شناسیم. برای نمونه:

پیش از این وقتی پس از فراغت از کار در آزادراه رانندگی می کردم، دانستم که معمولاً ترافیکی در کار است. ترافیک، باعث می شود مدت بیشتری طول بکشد تا به خانه برسم. بنابر این امروز چون می خواهم زودتر به خانه برسم؛ بهتر است کار را زودتر رها کنم.

استدلال «بهتر است کار را زودتر رها کنم» به دنبال شاهد یا دلیلی که برایش فراهم شده است می آید. می توانیم بگوییم که این یک نتیجه‌ی معقول است. بکارگیری استدلال ما را ملزم می سازد تا در پی ساختارهایی از روابط بین چیزها یا رویدادها در جهان باشیم، همچنین ما را ملزم می سازد کوشش پویایی برای خلق این ساختارها به خرج دهیم- تا روابطی برقرار کنیم که به سادگی قابل دیدن نیستند.

دو نمونه اساسی از روابطی که این ساختارها را پشتیبانی می کنند، عبارت اند از اینکه:

- چگونه در هر آن<sup>۲</sup> رابطه ای بین چیزها برقرار کنیم (رابطه هم‌نشینی<sup>۳</sup> مثل «پرتقال از مرکبات است»، یا «مرکبات خوردنی هستند»).
- چگونه رابطه ای زمانمند<sup>۴</sup> بین چیزها برقرار کنیم، (رابطه جانشینی<sup>۵</sup> مثل " زیاد پرتقال خوردن من را مریض کرد"، یا "اگر من ویتامین C می خواهم باید پرتقالی بخورم").

یافتن رابطه‌ی دقیق نیاز به توجه به شماری از «الگوها» دارد، الگوهایی که می تواند ما را در فهم چگونگی اتصال چیزی به چیز دیگر یاری نماید. این الگوها از طریق این مفاهیم قابل درک است:

- شباهت/تفاوت
- توافق/ناسازگاری
- لزوم و کفایت.

وقتی ما این روابط را برقرار می کنیم، می توانیم اثرگذارتر عمل نموده و جهان پیرامونمان را درک کنیم. . خاصه آنکه، در انتقال نظریاتمان توانا تر گردیده و می توانیم دانش مان را با دیگر افراد در میان بگذاریم.

پس کارهایی که ما با استدلال انجام می دهیم، به مثابه نوعی رابطه، اینها هستند:

- **برهان آوری**<sup>۶</sup> ( شما نباید آنچه را که در تلویزیون می بینید باور کنید چون ...)
- **شرح دادن** ( تلویزیون های دیجیتال مرسوم شده اند چون ...)
- **تصمیم گیری** ( من فکر می کنم ما باید یک گیرنده (ریسیور) تلویزیونی دیجیتال بخریم چون ...)
- **آینده بینی** (من انتظار دارم تلویزیون دیجیتال کیفیت تصاویر را بهتر کند چون...)

<sup>2</sup> At any given moment

<sup>3</sup> Syntagmatic

<sup>4</sup>overtime

<sup>5</sup> Paradigmatic

<sup>6</sup> Arguing

- **بررسی مسائل** (چگونه تلویزیون دیجیتال به اینترنت وصل می شود؟)
- **پاسخ یابی** (چرا دولت استانداردهای تلویزیون دیجیتال را بالاتر برد؟)
- **توجه گری** (وقتی تلویزیون دیجیتال تازه رایج شده بود، من گمان من گمان می کردم چیزی جز پول کردن در جیب شرکت‌های برنامه ساز نخواهد بود ...)

بنابراین **تیزفکری** درباره ی استدلال است، چیزی در ارتباط با استفاده و انتقال دانش. پژوهش، مطالعه، تحلیل، آزمون، بررسی، طرح‌ریزی و نگارش، همگی وابسته به درک همین روابط درونی اند. وقتی شما دانشی را که از روابط بی شمار خرده اطلاعات شکل یافته است، درک می کنید، به کشف، شکل دهی و بکارگیری دانش برای خود توانا خواهید بود.

اما استدلال جنبه مردمی هم دارد: نویسندگان و مخاطبان برهان‌ها، تبیین‌ها و مواردی از این دست. و در رابطه با انسانها است، جنبه‌ی اجتماعی استدلال که ما بایستی درباره آن به هوش باشیم، استدلال نه فقط منطق رسمی و نه فقط روشی انتزاعی در تفکر است. استدلال همواره یک مهارت اجتماعی است. مردم همیشه استدلال را برای اهداف خاصی (خواه اقتصادی، سیاسی یا دیگر اهداف) مورد استفاده قرار می دهند. آنها دیدگاه‌های متفاوتی در مورد مسائل مورد بحث دارند. سن، طبقه، نژاد، جنس و قومیت همگی بر ساختار وسیعی که ایشان در استدلال بر آن تکیه دارند موثر است. اگر فراموش کنیم که استدلال این جنبه‌ی اجتماعی را داراست، خود را با خطر شکست در اندیشیدن اثرگذار روبرو ساخته ایم (این نکته با تفصیل بیشتر در بخش‌های بعدی بررسی خواهد شد). پیوستگی و روابط بین ایده‌ها، رویدادها، طرحواره‌ها و از این قبیل، تنها در آن بافتی که چگونه، چه وقت، کجا و چرا در تبادل با دیگران است، معنادار است.

## روش تحصیل تیزفکری؟

### تفکر درباره‌ی تفکر

استدلال‌ورزی عملی است که ما پیش از این انجام داده ایم. همه‌ی ما آموخته ایم از روش یا روش‌هایی، تفکر و استدلال نماییم، رابطه‌هایی بیابیم و ارتباط بین رویدادها و حالت‌های مختلف را در جهان درک کنیم. بنابراین تیزفکر شدن به آدم دیگری تبدیل شدن نیست، بلکه رشد مهارت‌هایی است که هم اکنون نیز از آن برخوردارید. راه دستیابی به این هدف (و تاکید اصلی این کتاب) این است که به روشنی از فرایندهای تحلیلی استدلال مطلع شوید. با این اتفاق، می‌توانید مسائل پیچیده را عمیق‌تر تحلیل کنید، بفهمید و اطلاعات را به شیوه‌ی مؤثرتری پردازش نمایید و ایده‌های خود را به شکل گره‌گشایی<sup>۷</sup> انتقال دهید.

در بخش‌های آتی ما یک روش صحبت کردن و فکر کردن درباره‌ی استدلال را خواهیم آموخت که به ما این امکان را می‌دهد تا استدلال را بهتر درک کرده و استفاده کنیم. به طور ویژه، ما درباره‌ی «ساختار تحلیلی» افکار می‌آموزیم که، به ضرورت، واضح‌ترین بیان استدلال است. با این همه، ما معمولاً با چنین ساختارهایی روبرویم که در آنچه می‌خوانیم و می‌نویسیم و یا به اصطلاح «زبان طبیعی» نهفته است. ما باید بیاموزیم که به شکل بسیار موثری بین ساختارها و زبان طبیعی—که از طریق آن این

<sup>7</sup> convincingly

ساختارها به ما می رسد- تمایز قائل شویم. ما همچنین با موضوع «پرسش های تحلیلی<sup>۸</sup>» رو به رو می شویم، موضوعی که می تواند در راهیابی ما به روابطی را که ساختارهای تحلیلی ما را در بر می گیرد گسترش می دهیم و درباره ی آنها تفکر می کنیم.

## متفکران صاحب فکر

به یاد آورید که تیزفکری همیشه بعدی اجتماعی دارد: ما انسان ها همواره در حال استدلال ورزیدن هستیم. در نتیجه یکی از اجزاء کلیدی تفکر و تحلیل موفق، و استفاده ی مؤثر از استدلال، گرایش فردی ماست. برای بیشتر ما، اگر نگوییم همه-دانش مان معمولاً از اطلاعات پایه و «حقایق» معلوم و همچنین چارچوب و ساختاری از محتوای شناختی وسیعی تشکیل شده است که با بکارگیری آن، این حقایق را تفسیر می کنیم. بسیاری از ما کاملاً به همانندسازی<sup>۹</sup> و درک حقایق توانایییم، اما تیزفکران پیوسته چارچوب ها و ساختارهای شان را بازبینی می کنند. در این روند، آنها به درک خود از شرایط و رویدادها عمق و تاثیر گسترده تری می بخشند. تیزفکران می توانند از استدلال خود مطمئن باشند، دقیقاً به این خاطر که بر انگاشت های ناآزموده و نپرسیده ی بسیار، تکیه نمی کنند. قبل از هر چیز، بایسته است تمایل همیشگی ما تفکر درباره ی چشم اندازها و جایگاه مان باشد، و روش تفکرمان درباره ی جهان را موشکافانه مورد بررسی قرار دهیم.

باید گاه و بی گاه از خودمان پرسیم:

- آیا دیدگاه های من با یکدیگر سازگارند<sup>۱۰</sup>؟
- چه انگاشت هایی (=پیش فرض هایی) دیدگاه های مرا حمایت می کنند؟
- آیا من پذیرای ایده های جدید و نتایج جایگزین هستم؟
- آیا من می توانم از زاویه ی دیگری هم به این موضوع نگاه کنم؟

ما همچنین باید پیوسته در ارتباط با مسائلی که برایمان بسیار اهمیت دارد خود را به چالش بکشیم.

- چرا این اتفاق افتاد؟
- بعد از این چه باید بکنیم؟
- این چه معنایی دارد؟

همانطور که در ادامه می آید، پرسشگری مهارت تحلیلی کلیدی است که ما را در دستیابی به دانش پیچیده ای درباره ی جهان، به صورت ساختارهایی از ایده های مرتبط، و به منظور ایجاد رابطه با دیگر انسان ها توانا می سازد. البته این پاسخ پرسش ها نیست که اهمیت دارد، بلکه حقایق مهمی است که (به واسطه پرسشگری) از خود می پرسیم. تمایل به "بدیهی فرض نکردن چیزها" یا راضی

نشدن به "پاسخ‌های دمدستی". در حقیقت، واماندگی بزرگ جامعه‌ی ما این است که، روی هم رفته، ما مردمی هستیم با این باور که پاسخ، در دست کسی است و تمام آنچه ما باید به انجام رسانیم فراهم آوردن روشی هوشمندانه برای پاسخ‌یابی است. در واقع، آن مهارت کلیدی مورد نیازی که شما را انسان جابجاده‌ی کارآمد و خوش‌اندیشی می‌کند تا توانایی درک و ارتباط پرجاذبه با جهان را داشته باشید، توانایی یافتن جواب نیست؛ بلکه توانایی درست‌پرسیدن است. اگر شما بتوانید درست بپرسید، آنگاه بیشتر پاسخ‌ها به راحتی به دست می‌آید. به علاوه، شما می‌توانید دریابید چرا دیگران لزوماً پاسخ‌های شما را نمی‌پذیرند بلکه دیدگاه‌های خود را دارند. پرسش‌ها سنگ‌بنای استدلال‌اند.

## تمرین ۱،۲

روی قطعه‌ای کاغذ، یک موضوع کلیدی را که در همین لحظه با آن درگیر هستید بنویسید\_ درکار، شاید یک قرارداد یا چیزی که برای شما اهمیت دارد؛ موضوعی را انتخاب نکنید که شخصی و احساسی است. چون این مسائل غالباً از طرق مختلف قابل تحلیل هستند. پس شروع کنید در ذهنتان از خودتان پرسش‌هایی بپرسید که به شما در تحلیل این موضوع کمک می‌کنند. همین طور که پیش می‌روید، آنها را روی کاغذ بنویسید، بازبینی کنید و پرسش‌های بیشتری اضافه کنید. سعی کنید پرسش‌هایی بپرسید که برخاسته از اولین پرسش‌هایی است که به آنها فکر کرده‌اید، پرسش‌هایی که اتصال نقاط بین موضوع و پرسش‌های دیگر را برقرار می‌کنند.

روی برگه‌ای، یک موضوع کلیدی را که در همین لحظه با آن درگیر هستید بنویسید- در یک زمینه کاری، شاید یک قرارداد یا چیزی که برای شما پراهمیت است- موضوعی را انتخاب نکنید که شخصی و احساسی است. چون این مسائل غالباً از روش‌های گوناگون قابل تحلیل‌اند. حالا شروع کنید در ذهنتان از خودتان پرسش‌هایی بپرسید که به شما در تحلیل این موضوع کمک می‌کنند. همین طور که پیش می‌روید، آنها را روی کاغذ بنویسید، بازبینی کنید و پرسش‌های بیشتری اضافه کنید. سعی کنید پرسش‌هایی بپرسید که برخاسته از اولین پرسش‌هایی است که به ذهن شما خطور کرده است، پرسش‌هایی که بین موضوع و پرسش‌های دیگر اتصال برقرار می‌کنند.

## چرا نیاز به "تیزفکری" داریم؟

از اساساً، تا زمانی که ما تیزفکر نشده‌ایم، نمی‌توانیم جهان را آنچنان که باید درک کنیم؛ مسائل را مؤثر و پایدار حل نماییم؛ و در بخش‌هایی از زندگیمان که وابسته به دانسته‌هاست موفق باشیم. دانش، "مصالح" هر روزه‌ی زندگی در آغاز قرن بیست و یکام است. همیشه از ما می‌خواهند آن را کشف کنیم، گسترش دهیم، مبادله کنیم، و درباره‌اش به تفکر بنشینیم. تیزفکری روش‌هایی کار با دانش و دانسته‌ها را توسعه می‌دهد.

نخست آنکه، تیزفکری شما را در مطالعه یاری می‌دهد. همه‌ی فعالیت‌های آکادمیک نیاز به استدلال دارد. شما می‌خواهید محتوا را بفهمید، دانسته‌ها را هضم کنید، کلیدهای یادگیری را بیرون بکشید، و با مفاهیم زیربنایی آشنا شوید، و درباره ایده‌های نارایج



آگاهی یابید: استدلال راه این‌ها است. اکثر مدرسان در هنگام ارزیابی تکالیف در پی توضیح و برهان دلیل‌مند اند. مهم‌تر آنکه، با استفاده از مهارت‌های تیزفکری در فهم زمینه<sup>۱۱</sup> - موقعیت‌هایی که در آن دانش آموخته و تبادل می‌کنیم - به درک سازواره که در آن هستید و انتظارات و نیازهای شما به عنوان دانش آموز، و در پی آن، پاسخ‌دهی این نیازها توانا خواهید بود.

دوم آنکه، تیزفکری شما را در کار یاری می‌دهد. کار، روی هم رفته، درگیر تصمیم‌گیری است. کار شامل تغییر شرایط اولیه، غلبه بر شرایط جدید و نا آشنا، یافتن روش‌های بهتر انجام کار، یافتن دانسته‌های مهم، درک مردم و موقعیت‌هایی که با آنها در تعامل اید و حل مسائل پیچیده است. شما برای انجام این امور از استدلال استفاده می‌کنید و اگر فکر تراشیده داشته باشید، اعتماد بیشتری به قابلیت‌هایتان داشته و بیشتر موفق خواهید شد. به ویژه، بینش حاصل از تیزفکری شما را در پیش‌برد ارتباط مؤثرتر یاری می‌دهد. این ارتباط برای کسب و کار موفق و زندگی حرفه‌ای ضروری است.

سوم آنکه، و شاید مهم‌تر از همه، تیزفکری شما را تبدیل به یک عضو پویای جوامع می‌کند. ما همه اعضای گروه‌های بومی و ملی گوناگون و جوامع هستیم. وقتی عضویت ما در این جوامع حقوق ویژه ای (به عنوان مثال، حقوق شهروندی) به ما می‌بخشد، مسئولیت‌های ویژه ای را هم ایجاد می‌کند. این وظیفه‌ی ماست که آنچه را در جامعه در حال وقوع است بشناسیم و آنجا که لازم است به هوش باشیم، تغییر دهیم، خود را درگیر کنیم، شرایط را بهبود بخشیده و با بی‌عدالتی مبارزه نماییم. ما تنها اگر از مهارت‌های تیزفکری استفاده کنیم می‌توانیم مسیرمان را از میان کلاف پیچیده‌ی باورها، ادعاها، ایده‌ها و انگاشت‌هایی که جامعه‌ی جهانی حاکمی که در آن زندگی می‌کنیم تشکیل می‌دهد، برگزینیم؛ در غیر این صورت ما فقط به سویی می‌رویم که بدون هیچ‌گونه کنترلی بر رویدادها از این سو به آن سو حرکت کنیم، وضعیتی که برای هر یک از ما مضر است، و برای کل جامعه ای که در آن مسؤولیت‌ها و در پی آن حقوقی داریم، بدتر خواهد بود.

به علاوه، همانطور که گروه موسیقی نئوپانک بد آیین<sup>۱۲</sup> می‌خواند، در پدیده‌ها منطقی درونی وجود دارد که ما را دربر گرفته و درگیر می‌کند، و بیشتر، برآنیم تا از آن فاصله بگیریم. ما اغلب گمان می‌کنیم بهترین راه برای اینکه زندگی خودمان را بکنیم این است که بیرون‌گود بایستیم. ترانه‌ی "منطق درونی" ادامه می‌یابد: سئوالی نپرسید، درپی اثبات نباشید/ درپی توافق عام جدیدی نباشید/ از نظام‌نامه منحرف نشوید. در رویگردانی از تفکر دوقطب به یک اندازه نامطلوب وجود دارد. در یک سو، دوری از منطق به معنای ایمان بیش از حد به دانشی است که "علمی" و "عینی" نامیده می‌شود(که به نظر می‌رسد هرگز به چالش کشیده نخواهد شد). در دیگر سو با اعتماد بیش از حد بر نسبیت‌گرایی فردی که بر اساس آن باور هر شخص به اندازه باور دیگری قابل پذیرش است، از پیچیدگی‌گریزانیم. ما هرگز نباید گمان کنیم که تنها می‌تواند یک دیدگاه درست وجود داشته باشد؛ در مقابل، ما نباید مسلم بدانیم که همه‌ی دیدگاه‌ها درست اند.

ما عمیقاً نیاز داریم "تلاشی برای فاش کردن" منطق به کار بندیم، تا "پیچیدگی را بشکافیم"، نه تنهای برای خودمان بلکه برای مصلحت عامه. تیزفکری روش آن است. عموماً دانش درهم تنیده در بافتی از نیرو و اثر است، و به ندرت "عینی" یا "ختی" است. تیزفکری می‌تواند ما را در رویارویی با دانش، آشکار سازی اهداف سیاسی واجتماعی آن، سوگیری‌ها و پیامدهای آن، استثنایا و

<sup>11</sup> context

<sup>12</sup> Neo-punk band Bad Religion

خطاهای آن، توانمند سازد. تیزفکری ناظر به تشخیص بافتار در هم تنیده ای از نیرو و اثر است که دانش در آن است. تیزفکری ناظر به بکارگیری دانش در درون و مقابل محدودیت های این بافتارها است. تیزفکری همچنین همواره می طلبد یاد آوری کنیم که استدلال ما می تواند به همان نسبت دربردارنده بکارگیری نیرو و اثر باشد.

### تمرین دوره ای

در این فصل تمرین دوره ای وجود ندارد- به فصل دو مراجعه کنید. اکنون نیازی به بررسی مفهومی نیست. با این وجود، وقتی کتاب را به پایان رساندید، به این بخش برگردید و آن را بازبینی نمایید. من اطمینان دارم که آن را با دیدگاهی متفاوت خواهید خواند.